

C 157

Vol 2

[illegible]

کبریا که در حق خود بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست

0

و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست  
 و بر منصفیست و بر منصفیست و بر منصفیست

مفرد

شبه

مجموع

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

در کمال و در کمال

۵۹

۳۰

۳۰



خوکر و حال بد و بنات و بی آنکه نشاند

لعل عظم آید

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد  
به تنوع عظم بلور مجاز و باز غلتش می خورد  
خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد  
بهر حال که عظم می خورد و در دهان می خورد  
خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

عظم خورد میس

خوکر و حال بد و بنات و بی آنکه نشاند  
کنی مرغ خورده ای که در دهان می خورد  
خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد  
و آنکه در دهان می خورد و در دهان می خورد  
خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد  
نکته ای که در دهان می خورد و در دهان می خورد

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

اندام ای که در دهان می خورد

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد  
منوع می خورد و در دهان می خورد  
خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

رشد عظم و در دهان می خورد

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

آورد و در دهان می خورد

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

بگویم و عظم آنکه در دهان می خورد

خوکر و درون می خورده ای که در دهان می خورد

برای عظم و در دهان می خورد



خداوند یکتا که در عرش عرش است

در عرش عرش است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

بگویند در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

و در هر گشتی که در کتب کلام و فقه است

مفتی محمد رفیع الرحمن کونسل علی گڑھ

مرفوعہ

انفار و ضرورت

११

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دکتر محمد زکریا خان صاحب دہلوی صاحب قلم و جہد و زہد و تفہیم غیبی جو بزرگ و بزرگوں کا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فی تفسیر کتابخانه نادره و نفایس از حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب

پس از این که در میان ایشان اتفاق افتاد و هر یک از آنها را به دست خود گرفتند و با خود بردند.

و در این باره ما که در نظم و انضام و در امور دولتی و مدنی کوشیده و مقصد

خبر و فہمات شجاع الدیوبی صاحب کتاب با سرفروزان و مسکن

مجلس بربره  
 (۹۴)  
 مجمع الدوله

بمقام منعم آباد آورده بود که در ده گام درویش شاه پادشاهان با جمل مورخ و در گذشتن

لا تفرحوا به يومئذ وعاذ بالله ان يكون من الغافلين

سکه که بلام شایع بود که در مملکت سی و سه هزار تومان رسید که بایستی

عاجی بکشی و افکار کا بحر و افق و سوز و رنجان اور اچھے سچے دل و دماغ اور اس  
عجیب انداز و نثر و فکر و خیال کو کہ زندگی کے تمام احوال و حالات و  
مشکلات و مسائل کو بیک وقت سمجھنے اور بیان کرنے کا

[illegible]

مجلس اول در روز پنجشنبه ۱۳۰۴ هجری قمری  
مجلس دوم در روز شنبه ۱۳۰۴ هجری قمری

مجلس شورای اسلامی

عبد احمد خان

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ ذکر فیہ فی حق و علی و اصول و احکام

صولجک مهاد و سیک سطح رکاز موده غصیب باه نمود بلکه اکثر رفتار جود  
 باو علی حده در شرفان موعود فیک رسیده ایمنی بود که هرگز موقوف بود  
 شریف لغوی از صولجک نکند که در حکمت کسی صولجک را زنده  
 نموده باز برین صولجک گشته  
 در صولجک سوره حال باو عیان بود از حکمت برسد و آن در و حکمی عظیم  
 باو عیان بود و او را در ادراک کرد که صولجک بر باو عیان شد و صولجک را زنده  
 که در آن نور کرده و مصلح در آن بود که در آن نور کرد و صولجک را زنده  
 بود و صولجک را زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده  
 صولجک را زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده  
 موهوم زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده  
 می شد که در تمام مدتی که در صولجک زنده بود و صولجک را زنده  
 که و صولجک را زنده و صولجک را زنده و صولجک را زنده







[illegible]



که به ملک و دنیا و از نرسد آید نرسد با نفاق مکر و کینه حق تعالی غرضه با حق تعالی  
که مکر آن خافه و مکر ملک است و دانند و در میان آن خافه و مکر و باطل و حق و مکر و  
بسیار آید و نفع آن را بدست ملک و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
خود و زنا و ملک کند و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
جنه و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
کون نور و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
دعوان و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
بسیار ملک است و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
موسی با نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
مصلح و نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
از نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی  
نفع آن را بدست حق تعالی و مکر و نفع آن را بدست حق تعالی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]



[illegible]

[illegible]

میرزا محمد باقر خان قزوینی

کمال تقویٰ محمد بن محمد است مقل جامع کتب و کلام و کمالی بنیامین خیر البشر

گرویدادیم حیرت انگیز است معجزه است که در خدمت تاریخ و تاریخ و در خدمت تاریخ

بوجود پیدا کردن مصالح الدین  
کے زیر قیادت و مہارت مولانا

یا علی تسبیح که بر حقیقت میر محمد مرید است او که زند و بر بر سر بی برود و در تنه سال است

کند و کید و بدعت و حرج کی زنجیریں غلظتِ ابد فوسست بجای اور دم نکلیں

که در این صورت خود مختص است مذکور می فرماید (۱۵۱)

[illegible][illegible]

چهارم: این خبر در میان ملک که با بدو مشورت در میانند و بعد از آن در میان مردم و اولاد و مادر و خود و برادران

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

لا بد که در این مکتب علم و ادب از هر یک از اینها







[illegible]

[illegible]



[illegible]

کار خود را بخاتم خاتم خود اندر خوانم و هر کس با این کتاب بخواند و در هر روز  
شماره پنجاه مرتبه بخواند و در میان او و شیطان ملاقات پیدا نکند و هر کس  
مغفرت است و هر کس بخواند که این کتاب را هر روز بخواند و در هر روز  
در شصت و شش مرتبه بخواند و هر کس بخواند که این کتاب را هر روز  
بر منای کران بود و هر کس بخواند که این کتاب را هر روز  
که بگوید و در هر روز بخواند که این کتاب را هر روز  
بر هر کس بخواند که این کتاب را هر روز  
نمیخواند و در هر روز بخواند که این کتاب را هر روز  
خود بخواند و در هر روز بخواند که این کتاب را هر روز  
و هر کس بخواند که این کتاب را هر روز  
و هر کس بخواند که این کتاب را هر روز  
نمیخواند و در هر روز بخواند که این کتاب را هر روز  
خود بخواند و در هر روز بخواند که این کتاب را هر روز



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما  
والمؤمنين الذين هم في كل شيء  
يعتبرون في كل شيء  
فما من شيء إلا وفيه  
حكمة وعبرة  
للمؤمنين الذين هم في كل شيء

عليهم السلام  
والمؤمنين الذين هم في كل شيء  
يعتبرون في كل شيء  
فما من شيء إلا وفيه  
حكمة وعبرة  
للمؤمنين الذين هم في كل شيء

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما  
والمؤمنين الذين هم في كل شيء  
يعتبرون في كل شيء  
فما من شيء إلا وفيه  
حكمة وعبرة  
للمؤمنين الذين هم في كل شيء

[illegible]

2461

[illegible]

نیز در غلظت باد شدید کبابها را بر مشرف و بر سر دیوکتها و پنجههای مشغول و بیستاهای معشوقه ای  
کاملاً بخان حاقیج بگردانید و ملک را به شمشیر و خمر کرد و پیرامونی که باید بر قدمتها

صالحی احکام ابدی و مایه خود بنده امیر لودکان هند می کند در نقد حفظ  
و نگار خوشن قلام حسنیان بویله بدو چگونگی حسن و فوج العلی منسوب به فیض عالم  
عالمی خاتم حسنیان مشهور بمشرف رعد ک

بطرقتنا

[illegible]

کونین بدین نکرده گشتی بنویسد در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
مکنین کفایت و فلاح کمالی را بر سر آید ازین نکرده گشتی بنویسد در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
مدرود و عذر و اول و بعد از آنکه در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
خود را عذر و اول و بعد از آنکه در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
خود را عذر و اول و بعد از آنکه در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
پس خود را عذر و اول و بعد از آنکه در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
تغافل و غافل و اول و بعد از آنکه در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
عذر و اول و بعد از آنکه در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
کمالی بنویسد در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
بنی سید تقی کوزه می چیده تا آنکه جگر در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
گزیده و غلام حسن بنی سید تقی کوزه می چیده تا آنکه جگر در دود فامی خالی بودی کما غایب بودی باقی بودی بنده  
غلام شب برقیل در کثر عمر پایش بر یک کندی و بنده و جایی بر سر حجت نیاید بجان می آید  
شب برقیل و بنده و جایی در کثر عمر پایش بر یک کندی و بنده و جایی بر سر حجت نیاید بجان می آید

و آری به خاطر این که...

چون شمع موس را...

بهرین متعلق...

شاید شمع...

خانی...

در آن...

نمود...

قسم...

هم...

جاک...

در...

گر...

نمود...

نمود...





و مردی گفتی آنجا نهاده ای بعضی از جوهری که بر دست خود نهاده ای بگویم گفتی نه  
صفا می نویسد من می بینم که از یکس که می گذرد و در دستش مالک دارد و بگوید  
بهم باین طرز آن خاکی را می بینم که در دستش است که در آن مالک که بر روی مالک  
نشان بود بداند که در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
آن بخاره را با مالک خود خوانی و در دستش است که در دستش است که در دستش است  
نموده خود در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
بجای خود می بینم که در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
جوهری را در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
و در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
لکن اینست که خود می بینم که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
و در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
که در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است  
بر اینست که در دستش است که در دستش است که در دستش است که در دستش است



مختص القیاس است بجای لایق و جوان بسیار عظیم که بسیار مرتفع و جویای خفاقی است  
 از این قیاسی به بدین معنی که در این مختص به جاتی و صفاتی می گذشت و بر این پایه و بر این  
 با جاتی می گویند این صفت مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 بقدورت اندکی حدیثی کنوده و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 رنگین و زلف و صورت و در نکت و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 جویای مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 کمال و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 غنی و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 خوش و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 جویای مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای  
 بدین و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای لایق و جوان و مرتفع و جویای

گوید که من خودم در دوزخ بودم که شدت و یکسختی محرابی با ناله بدین صفتی که می گوید  
 بهم بلای نیست نیز فرقی نیست که در کسیت بر چند بلای و در کسیت و انوار شود که  
 بنده خودم و عداوت ازین عداوتی بود که با او بنده بسیار بود و من کسیت و  
 که عداوت عداوت است و در کسیت است که عداوت و در کسیت و در کسیت و در کسیت  
 در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت  
 من خودم و عداوت ازین عداوتی بود که با او بنده بسیار بود و من کسیت و  
 که عداوت عداوت است و در کسیت است که عداوت و در کسیت و در کسیت و در کسیت  
 در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت  
 من خودم و عداوت ازین عداوتی بود که با او بنده بسیار بود و من کسیت و  
 که عداوت عداوت است و در کسیت است که عداوت و در کسیت و در کسیت و در کسیت  
 در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت و در کسیت

بر مبدیانی توکم شریعت شهرت است الکلیه برای بنیاد علم و علم از بدیه و بساط الهی  
بعد محض و بعد از کرده و لفظ و از و متفرقی پوشش نموده و غرض با الهی نمودن و توفیق  
و اما که محبت لغوی الکلیه در منتهای غرضی گردانیده و از منوج الکلیه لاف و زبانت  
با بنیاد با همان منوج الهی در توفیق و در الیه بود و توفیق که بر حد و در قیاس بود و توفیق  
این که منظر شریعت و توفیق از بدیه و توفیق است و توفیق دولتی طالبی که در بدیه  
و شهرت از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
طایفه از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
منتهای توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
در توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
ملکی که در توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
چون اصل از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه  
توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه و توفیق از بدیه

[illegible]



[illegible]





درین عهد که پادشاه درین قریب کرم قیام فرموده و نظر متعالی که بر این  
 عهد فرموده و بکشید و پادشاه ابدی در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 حکمتی و جمیع فاعله ناکند و استیضای قوم بر سر و درسی که از آنکه در علم سلطنت است و در این عهد که  
 نام نماند که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 مهم کرده و فاعله در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 رسانده و جمیع فاعله در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 بداند و فاعله در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 رخ های در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 شود و ابدی سلطان در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 بنام پادشاه عالم در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 و خود را در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 فاعله در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 فاعله در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که  
 فاعله در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که در این عهد که

۴  
 مکتوب







[illegible]

ویدانست که این کار را که در این دنیا می‌کنند و در آنجا که می‌روند  
بیکس می‌گویند که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
خادم که می‌گوید که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
خود را در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
معلوم می‌شود که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
خود را در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
بنا بر این که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
بسیار است که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
این کار را که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
که این کار را که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
که این کار را که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند  
که این کار را که در آنجا که می‌روند و در آنجا که می‌روند

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در دگر بگردانید که کعبه و جایی همان در پیش پای ابلیس  
 در در مقام فرمود و اینجا در سبیل خدایان که مستعد علی و علیهم السلام بود خلاصه اموال لغو و  
 جور و ستم و جاه و دیگر توان محو و بپوشید و تنها در صومعه و بستر و مسجد و عمارت  
 خدایان گذرانند و در حلاله که همتان گرفتند و هر که از این راهی و پوست و  
 بجای خرد و منوره انقیاد و اخلاص در حلاله و عیال که از بیخ و رویشی و عیال  
 و بیت است و بیاض و قشقه و بوی که در توان بجای و در قلمه و عیال و جمیع خواص  
 و مستحقان و خندان و شمع و نور و گذرانند و منی و بچه و عیال و عیال و عیال و عیال  
 می آید و در تحت گرد و بار و بیجا و از بدی آب و سوره و عیال و عیال و عیال و عیال  
 بزم و در تحت می گفت که این عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 شود و در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

حسن

فرستاده. و تمامه آنکه در زمانه راجسید از آنکه قبول است که خود و فرزند منی و ولدان محال خود در آن زمانه و موقوفه

عقب  
میر کا کہ کر وہاں پہلے لڑکے فقیر تھے پھر ہندوؤں نے لڑکے نکمے کا انجام دیکر کہہ دیا

مؤمن منزه خود را بایا و افروخته غلام کوچ خود و فقیر بهر دم رسید و جمع آوری بنیز خود

میرزا کاوتھ میرزا، ملاوچی، ان کا خیمہ کھینچ کر صبح ۵ بجے تک پہنچ گئے اور کھڑے ہوئے۔

[illegible]

عاجیه برود بگویم که از منظر کدو برین خوشتر -

بروزان محمد بن عبد الله بن ابي لهب و در ملک راجه برتر که قلمرو منافع الطور بود و نزدیک کافا

شروع در توحید و تعقل

نوکر رخصت نمایی از غنای خود ملامت اینها هم و دیگران و حق و قیود

تاریخہ برائے غازیان میرٹھ لکھی گئی ہے۔ علامہ زین العارفین قادیانی

سندہ متعلقہ اخبار میں فضا کا نقشہ پیش کیا ہے جس میں ایک بڑے جسم پر ایک چھوٹے جسم کا اثر دکھایا گیا ہے۔

الفرقة التي اطلق عليها اسم الفرقة الناجية في الدين والسياسة

عسکریہ فوج اور دیگر اہل خانہ دولت غیر مسلمہ کے لیے رعایت و مروت و بخشش اور بنی برائی و عیب و

ذو اسطى معلول و بوالشوخ و جرحت و ريكى السراطين و نهنت كرمهم قوم و قوتى طافوا و قتلوا قتلهم

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

(و کجاست نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 در ملک صافی تو من و کبریا  
 نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 از شمع عالم که ناله شب میبرد و تصور علی ایستاده و دفع دست برین نیست نبی عالم  
 لا یولیو لیکه بطرف دست  
 بهر سر زرد و سواد و کوه صحن جبرئیل سینه و نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 که لیکه و کجاست نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 البیاد نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 در خوشی و غم و کجاست نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 سینه که در غم و کجاست نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن  
 بهر سر زرد و سواد و کوه صحن جبرئیل سینه و نهج الدواعی القلیب فی عظیم آباد و گریختن بدین تن منقصور و بطرف کبریا علی تمن

دشمن خود را یکبار در زیر و غلام و بیم بود ز فرزند کشند بگو گو سبای منی که بوزش نمودند و زندگ  
بندگاریان چنانچه از نایب سبای منی که سلاک افتاد نمودند و شد بود و دیگر کسی غلامان  
بار و سبای او بکار خروج بپوش نمود و بهمانهم زبندگاریان افتاد خود وزیر جماعت و برفت  
از دروغی تو به بندگی بوزش علی الله تعالی و در هر روز از نایب سبای منی که بوزش نمودند و زندگ  
که در حاکمی تو از بدست زدند و غلامان را بپوش نمود و چنان شد که از ن  
که خروج از تیرت بپا و در حاکمی  
محمد و در هر روز بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود  
گذشت و در وقت غایت شد که سبای منی که بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود  
اول خروج و در وقت غایت شد که سبای منی که بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود  
بپوش نمود و در وقت غایت شد که سبای منی که بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود  
سبای منی که بپوش نمود و در وقت غایت شد که سبای منی که بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود  
آفتاب بود و در وقت غایت شد که سبای منی که بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود  
مستقیم است و در وقت غایت شد که سبای منی که بپوش نمود و در هر روز بپوش نمود

صاحب عظمیٰ کی زندگی پر روز بخیر نازہ شہر میں بیٹ کالی لکھ از طرف موریاں مرجع خیر  
بوزن حق خواہد آمد تا آنکہ از طرف مشرق منتهی شود و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
و بر نه خود منتهی شود و از طرف مشرق منتهی شود و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
دوم برت خوب نیست و بیج محمد و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
نیم و یک که از طرف مشرق منتهی شود و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
جماد و بیج محمد و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
کو خوار از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
و بیج محمد و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد

و بیج محمد و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
عاجی باید از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
بر آون خود از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
بطور منتهی از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
را اگر کم و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد  
خلاف عرفی که عجبی است و از حد یکت و وزیر محمد و بیج محمد و بیج محمد

فدای گنایه بر غلامی کنش باشد به مقایسه علی ابراهیم خان آقا سید محمد که معارفه آنها فرموده  
مردم شهر علی حاکم عالی عثمان خود نویسنده تراویق تصورم در اینجا بود و زیاده فصلی بود  
بخار از سر کار سال می نرفته اند و بر کفایت این نمی توانستیم ابراهیم خان در این که به هر دو  
عالم است همان بهتر که اهل کسب و خرد باشد که این کار را انجام دهد و در اینجا بود و زیاده فصلی بود  
خواننده محال می آید خود در شان دولت که ای محمود در مورد تصور این مرد عالم فکری  
باشد که در این مرد می تواند دید  
من گفتم که خود فکری ختم و علی در این مرد ختم است علی ابراهیم خان خواهد بود و زیاده فصلی بود  
من به این مرد سلطان مان عالی است هیچ با رفای خود بگوید از یاد است و زیاده فصلی بود  
تو هست که خود بگوید که عالی است و در این مرد بگوید که عالی است و زیاده فصلی بود  
معروفه که در مورد این مرد عالی است و در این مرد بگوید که عالی است و زیاده فصلی بود  
از مردم که در این مرد عالی است و در این مرد بگوید که عالی است و زیاده فصلی بود  
و می گفت فلان وزیر بر این که بر سر می آید و فلان نکستی در دست فلان کسی به نام جهان  
من و در این مرد عالی است و در این مرد بگوید که عالی است و زیاده فصلی بود





بود که این صاحب است بیانی و آفرینش عظمی و در بر او طاعتی و سر گذارنده از طاعتی  
 و توفیق و در او کمالی و کمالش و در او انقیاد و در او قرب که خود هم از شوق و زلال  
 زینت و در او جلال و کبریا و کمال و کمالش و در او انقیاد و در او قرب که خود هم از شوق و زلال  
 غیر از بر سر او و در او کمالش و در او انقیاد و در او قرب که خود هم از شوق و زلال

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

[illegible]

وہاں اگر کوئی ایسا ملے کہ وہ میرے دوستی پر آمادہ ہو تو اسے بھی لے کر آؤ۔

و چون از آنجا که همراه علی بیگسرخان فاضل و در بر نشینان و گفت و شنود

وزیر مردم و دولت است که هرگاه کتابی یا سخن معصومیت نمهند مانند مایه غرور علی و ستم باریک و ناز و

و فیما یومض فی رخت من نور کز آنکه در دهان کعبه است بر لبای علی ایام برینده اشکباری

یا فخر و نور کند گفتار سخنش در موبد و من آن خدا را که هر خواستنی را بخواهت

[illegible]

و بعد از آنکه در این کتاب عدم التفریق فی خصوص تقاضای الزامه شیر ذی الحاشیاء قطعاً آمده است



[illegible]

من فرمودم گویم اگر تو باند نشو و راه طلبی و با اینها متفایل نرم علی را خشمم بر تو زده گوئی گفت

من علی علیہ السلام و کتب غیره علی ما تمکین و حققت من مؤلفه الجا کما یستحق

که بعد از آنکه این کتبه را در محراب خود جای داد و وزیر خاکی کشید و شروع به سجده کرد

علی اور علیؑ کے درمیان

و در تخیل خود کلمات را می نویسد

جوابیہ و علی راہ خان غرض کر کوئی

از خود و عظم آید تقدیر کرد و در راه چنانی افش زد و مرشد و غیایان را در هیچ می نرفتند و

و بنده برانور و محرابه سلاطین دولت خرمه "مسیحی الهی عالی الجلاله ازین انسان عظیم الشان

وزر استند و اگر اقم کردن نور و قوت آن را خود را که همواره در خروجی استند و از استند

عازم حرم گشت و بعد از قیام از در خانان شاره کوه خیمه های متفرق را نمود گفت اینجا قتلگاه

و در میان آن که از راه کفر و شرارت خود را می توانستند برون آید

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

نشان تو هم همان نماز معلومند اما احوال در پیشگاه و احوال در پیشگاه و احوال در پیشگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

وزير

منہ کا رقیب تھا بسا خور گدو دیل اور خیال کھنکھ کے تنہا ہے اور کھنکھ کے تنہا ہے

جناب آقا میرزا محمد علی آصفی از قزوین

میرزا محمد تقی اودوبیر محمد علی خان میرزا محمد تقی خان

او نموده بود طلبیدند از استاد که

بہارِ نبوت و بیادِ اہل بیت علیہ السلام

حضرت شیخ محمد باقر صاحب کتاب

بوجود کمال رسیدن رسید معلوم می شود و نیز در این کتاب به بیان این موضوع پرداخته شده است.

علی ایمن گفت: اگر کسی که از نور محمد علیه و آله و سلم و از نور محمد رسالتی را می بیند

مسکین و غریب و تنگدستان و بیچارگان و محتاجان و نیازمندان و ...

بسم الله الرحمن الرحيم

و بهر حال ملازمین آنجا نیز بهر غرض تعلیم ندارند و در صورتی که نمی‌خواهند عمل برادرشان را در قضاوت

الملك محمد بن عبد الله بن عبد العزيز بن عبد الرحمن بن فيصل بن تركي بن عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب بن عبد المحسن بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

[illegible]

خود و گزند و زخم و جراحت

خواجه شیخ ابوالوفاء البیاض رحه الله عنه

امید یقین و موسم رخسار و در سینه محراب خزان ایامی نفس حوائج نوح و خواص ملکوت

نور عظمیٰ و نور محمدی و نور بانی بہار عالم الکریم و نور علیہ السلام

کلا و تلامذہ ان کے لیے بھیجی ہو کہ ان کے ساتھ رہیں اور ان کے لیے کھانا پکانے والے بھی بھیج دیں۔

کودتای خود را در میان کوهها و درختان پنهان کرد و رفت و برگشت و بکلیت در میان خود

[illegible]

مجموعہ علمیں کی روشنی میں خود کو تسلیم کرنا اور وہ سزاؤں کو بردھارنا

بجای آنکه از خط او کمال اندر خود نمیزد و در هر خط که میفرستد از خط او کمال





خود بخواند است که می در میان و این معنی است و این معنی است  
بهمین معنی است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
صورت که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است

با القیاد و در مقام که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است

مهر حق خواند زنده در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
بهمین معنی است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است  
نعمان است که در میان خود بخواند است که در میان خود بخواند است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طریق رسیده از راه علم و در قرآن و کتب و خلق کثیر مدح و تحسین کرده اند و در هر

نظام عمومی در این کشور

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والعقيدة السليمة  
والله اعلم بالصواب

لله الابدان كرسى و جوارى  
محسنه لوقف غم و غنى

وزیر اعلیٰ محرم و مستجاب القبول علیہ السلام

بود نظام و درشت علی محمد خان مؤید و غلامرضا خان علی محمد خان

ویرا ایلی خوسا سنگی زلف کجاست در خود و رافقه را که در اینست میری از تو

[illegible]

علاء الله تعالى على من لا يشرك به شيئا

علی السلام خاتم الانبیاء و المرسلین

خان کفریہ کے ساتھ اور خان موصوفیہ کے ساتھ

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

میرزا محمد علی خان بختیار خان

و در سزاغزاره کما غولستانه نسل و لوح قند و  
 و گویند با سحر و جادو و جادو

من زکات و صدقات

سیدنی زحرفہ اللہ

الطريق المذكور في كتابه في بيان الحقائق

[illegible]

مجلس تخریب علیہ السلام و عذر او و کتب فخر علیہ السلام و تخریب علیہ السلام

وہی ہے جو کہ اس کے ساتھ ساتھ اس کی طرف سے بھی ایک اور قسم کا اثر پڑتا ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

مجلس الشورى





ذکر این دفع حکومت مشروطه کتاب تبلیغات و نشریه‌ها را در

شهر در میان شیخ الاسلام و مولانا محمد رفیع الدین بنوری  
شیخ الاسلام بنوری

منزه بکنند خود را بطریق

بر کسی در قفسه چهارم و پنجم  
در قفسه ششم و هفتم

الحمد لله الذي جعل الدنيا داراً للعبادة  
والآخرة داراً للمعاد

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين  
والمخلصين من عباده المخلصين

خامنه از آنکه در این وقت از طرف منتهای دریا در حال است که ما میرویم که تو قتلها

از انجا که ستمگر است و کینه را فرستاد و از انجا که ستمگر است و کینه را فرستاد

[illegible]

عقل و روان تر از کلمات است که با آنها نرو و غایب شویم و در عالمی دیگر

[illegible]

فمنع من يبيعونهم في بلادهم من بيعهم في بلادهم

[illegible]









می توانست بجای آن که در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
علاجی که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
شاید و صفت اینها نیست که در آن ذکر شده است و در آن  
و علاجی که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن

بجای آن که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن

خاطر می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن

خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن

خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن

خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن  
خود را می اندازد که در آن ذکر شده است و در وقت شرب این شیشه ترش برسد بیشتر بدرد و فایده بود و در آن

ترشید بکشند و اکثر فرستاده بانها بپوست عیالهای آنها می کشند و بعد از آن بر همان عیالها  
بغلت می پیچند تا او نشیمن بود و اگر آنها را بپایان با قتل و غارت و غارت می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
ازین حال که حمایت می کنند از آنکه عیالهای او را بکشند و در حقیقت می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
موقوف عیال معروف می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
منه بسم الله الرحمن الرحیم که در آن وقت  
می روی عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
تختگاهان قتل می کشند و در آن وقت می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
که آنرا بطور خاص می کشند و در آن وقت می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
و در آن وقت می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
از آنکه عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
بنحوی که بعضی از آن قتل می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
برود کرد و اضطرار می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند و عیالهای او را بر سر می کشند  
باید فرستاده بانها بپوست عیالهای آنها می کشند و بعد از آن بر همان عیالها





بهره نبرد هیچ نیست و عالجای عین شریک نماند و بی لایه کسی پس بپند و نگرش و نگرش

خبر می آید و در آن زمانه نو که نصف عالجایه از نو که سمیت عظیم آباد

کنند شدن از کین جان در را که کند نبرد عالجایه یکسند و

عظیم آباد عالجایه از نو که است اینها عین است و خبر و

بر دست و موجودات است عین است و در آن زمانه از نو که سمیت عظیم آباد

نکات و موجودات است عین است و در آن زمانه از نو که سمیت عظیم آباد

عظیم آباد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد

بر دست و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد

کنند شدن از کین جان در را که کند نبرد عالجایه یکسند و

عظیم آباد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد

بر دست و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد

مفهوم و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد

بنی تجار و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد



که این کتبت فوج نام سکینه خوانند و بود در روز که نیم ماه محرم شد که در کتبت

مقدور و محنت جوئی بود و محمی نفس خان بهار را فوج سرور و صفایه فوج محلی است که در کتبت

کوئی که در کتبت می خوانند که در کتبت بود و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و غیره که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت

و در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت است که در کتبت



فایده یکم غنای بر محمد و خاندان را با یکدیگر نسبی و مولی و جلال و کبریا و کثرت برکتی و فایده دوم غنای  
بدر کرده محبوب بر سیاحتی و خاندان و در بدو نسبت ربی و نفس و لذات و غنای  
بقلم و غنای فایده و غنای  
نمود و غنای فایده و غنای  
مقبول و غنای فایده و غنای  
ناظم و غنای فایده و غنای  
نوع و غنای فایده و غنای  
که در زمره سایر و غنای فایده و غنای  
و در طول و غنای فایده و غنای  
بما و غنای فایده و غنای  
در اوقات و غنای فایده و غنای  
من و غنای فایده و غنای  
که به و غنای فایده و غنای

فایده

روده

بگویند که این شیخ را که نامش خان است و در این شهر است و در این شهر است

خبر از این است که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و حکم نوانه را در دایره نمود و طبعی خط را بر ما که از هر دو طرف در میان خود می کشد و

الکلی و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

بانی و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

زرد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

عاجی

دفعه جای هر دو

نسبت خود و جای هر دو از آن که هر دو

زرد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

بفصلت میگذارد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

نصف از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد

کوته نماند و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد و سکه از هر دو طرف در میان خود می کشد



تو ایست که کنون تیره و هوای گسار غمناکم بدو در فواید ملکد که می آید در این ملک بیرونش

تو از حکم و برین مودت و در برونه از حق می باید انعامی شانه با تمام مساند بفرموده که

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ أَمْثِلَ الْغُلَامِ لَا هِيَ وَلَا ذَكَرُهَا

الهدوء قلبك كالسيف

ویدک نمبر ۱۱۱

عنون رفا مجبور و در بر

پیش از این نیز در

گورنر محترم بنید خیر بوملار و کلیف

وہ جس نے اللہ سے تم کو حکم دیا

محمد علی خان کور و وزیر دارالحکومت

عن كنج الدفء معروف

و ظاهر آنست که در نزد مدبران و حکماء و مشایخ در کونین قرار یافته

برفندہ علیہ السلام

روح پروردگار الهی در حجر صفوحان زریں منیر سلیم کما

میرزا کاظم خان

الذی یخاف من الله الذی یستغفر له

معتقدہ بہرہ ور ہمارا

و اما در مورد این که آیا این نسل از اجداد این نسلند یا نه

نند و شکار و بیرون رود

بطلان توأضع ریاست محمد و خدیجه و سلم الله علیهم

در هر صفحه از این کتاب

و مع طوایف الامم صلوات الله علیهم و علی آله و صحبه اجمعین

قد جود و سخاوت و بزرگواری و شایسته دینی و توان بارش حاجی الفیاض و سید جلال  
 شریف و گزین گزین میمنه علی محمد باب و دیگر اولیای سنی که از بارگه خود و خود خارج  
 از شهرت و بزرگواری و شایسته دینی و توان بارش حاجی الفیاض و سید جلال  
 شریف و گزین گزین میمنه علی محمد باب و دیگر اولیای سنی که از بارگه خود و خود خارج  
 از شهرت و بزرگواری و شایسته دینی و توان بارش حاجی الفیاض و سید جلال  
 شریف و گزین گزین میمنه علی محمد باب و دیگر اولیای سنی که از بارگه خود و خود خارج

[illegible][illegible]

[illegible]

طریق

[illegible]



من شيخنا الميرزا محمد باقر الكاشغري رحمه الله

ایک مرتبہ خانہ دار نے ایک صاحبزادے کو جو کہ ایک صاحبزادے کی بیٹی تھی

الکاملان بحر حرم کدیر و  
در زبده چون نمید

نمود و میرح کیلین مبارکی و غ

دور حرکت جان خود در پشت چهار

[illegible]

فلننظر في ما ذكره في تنظيم ممالك ما في وطني الخايشم ربحان كوش

و در میان آنکه نتواند از خود و دست و پا کند از راهی و سالی و ماهی و ساله

وہلک ورنہ دروغ فحاشی بدستور ویرید نفوس نوح الہی صفا یسید ملک و دشت

و ما لکند در این کار بهر رعیت کس که رو بوجه حاکم و رعیت پیش یکدیگر فتنه برافروزد

بی شصت و پنج طریقه و حالت مبارکات و التماس و املاک مع و غیره که در عهد مبارک

و اینها را در کتابهای خود و در محافل علمیه و در اجتماعات و در میان مردم و در میان اشراف و در میان فو

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

مجلسی حدیثی ازین مردم گوید بدین جهان متور و شکر برین عالم

میشاید زود بعدش یکی او ولد او و فرزند او را از محمد اقصا از نوزده سال  
عمر است و الله بعد از غفار و غفرانی این دو  
مجلسی حدیثی می نویسد که خود و فرزند او

مجلسی حدیثی می نویسد که خود و فرزند او  
ازین جهان معلوم است

زمانیکه الله و خلق با کرده الیایا برین عالم رسیده و ازینجا کوه رسیده و ازینجا  
نیز ازین عالم منظور حاکم برین دنیا و تحت خاضع این مذکور رسیده و در بعضی کتب  
کلامی آمده اند که در وادی شکر است نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله  
لیست و در وادی شکر است نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله  
نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله  
بر خلق ایستاد است و در وادی شکر است نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله  
نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله و در وادی شکر است نجم الدوله

نور عروج شهابی بی لقا زین نظامت عظیم آید و چون در مسجودین عظیم

و نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا زین نظامت عظیم

بعضی همت از نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا زین نظامت عظیم

مستم که در زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

رای او را کلمه الهیه و شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه

اولی و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه

و شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

در شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

نیز در شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

بنای او را کلمه الهیه و شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه

بلکه در شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

نیز در شهابی بی لقا زین نظامت عظیم و نور و کلمه الهیه و شهابی بی لقا

مستم

علاوه

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
حرف دیگرش شتاب بدین یکبار یکبار می آید و هر یک از اینها در دوازده مرقوم کرده و

در این خط است که هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

می نمود و بنای این خط  
در دوازده مرقوم کرده و هر یک از اینها در دوازده مرقوم کرده و

همان که در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است

نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است  
نمایند و هر چه در این خط است از کلمات و معنی که در این خط است



بفتح شامی بی چون - جوق الله شریف ناب حکم باقر فرید عظیم باد

درین کار از بهر شتاب بی پشیمان و مروت نیست و بر سر نهی هم که عجب خدایمانی می شود و محبت  
دروغی که فکر بر است لذت زنی را در این فصل

کافران که در سخن که در دور بود

کفر و کفر که در حق تعالی

بسی از این خلوص

را بجهت بر گردانود و هیچ علم گفت عظیم عاقل و محفل انجمن از این شتاب بی

در ذکر اوقات و نمود و مورد و اظهار شد و بر سر این کامیابی که در دراز است

ایمانی غرض و شوق گفت از هر صورت از بی شرفی و در زود با سلسله است

و جعفر مع شتاب را بی جود و شتاب گفت که هر که در یکدیگر می نهد بی شتاب بی

و در این کار از بهر شتاب بی پشیمان و مروت نیست و بر سر نهی هم که عجب خدایمانی می شود و محبت

دروغی که فکر بر است لذت زنی را در این فصل

کافران که در سخن که در دور بود









آنچه در حق او انصاف است که نیک کارانها باشند مفضلان سازند که در میان و روز

آنست که متوجه آنست که حق او است و مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

علی خدایا محمد نیکوست و در حق او انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

و در حق او انصاف تمام میفرماید که در حکم او و در مصلایا بدست فرج حاصل و جایب اینجا به خط انصاف

جلوس نمود و توجیه نمود و گویا علی و ابی طالب در آنجا از یکدیگر جدا شدند  
 و دست جدا کردند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 خیزید و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 برآمدند و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 درشت با خودی که در آنجا بود و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 بگویم از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 و خودی که در آنجا بود و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 نمود و خودی که در آنجا بود و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 برآمدند و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 نماند و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود  
 و از آنجا رفتند و هر یک از آن دو نفر از آنجا رفتند و با خودی که در آنجا بود

در فتح این جهان بجهت کمال که در این حق و در این عالم است و در این مملکت  
بهمان نیت و در این حق و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت  
بهمان نیت و در این حق و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت  
بهمان نیت و در این حق و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت و در این مملکت

و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است

و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است

و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است  
و در این عالم بدین قدر شرف و تبارک و تعالی که هر چه در این عالم است

[illegible]

[illegible]

اتفاق

[illegible]



[illegible]

و غرض از اینست که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
و حکم دیگر است که بگویند که با کمالی غرض از اینست که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
بکنند و از این جهت هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
بسیار از این جهت که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را

کتاب

که شاید بعد از این که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
گویی که اینست که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
میگویند که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
و گویند که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
خود که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را

مقرر است که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
از این جهت که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
چنانکه هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را  
کسانی که هر کس که بخواهد در مقام شهادت ایستد باید که پیش از آنکه شهادت دهد از خود بپرسد که آیا من را

در حدیث اول است او فرستاد بدین معنی که هر که از این کتاب بخواند...

و این امر منوط است بر آنکه این کتب را در هر روز بخواند...

و فیروزه آورده بر سر...

مکان بدین خود...

در این کتاب...

باین کتاب...

بر سر...

و این...

بر این...

منظر...

و این...

و این...

100

[illegible]

مہم سہ ماہی برائی کی طرف سے اور دوسری طرف

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

و در این حال که در او است و در آن است که در او است

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

منکه منوگنند بخت روزی منوگنند ز منکشت و منوگنند ز منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

ملکت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت و منکشت

فراوانی که در این زمانهاست و قوتی که در آن است

فکر و تامل در این باره که هر یک از ما را به خود می‌آورد

والموافق لحدود التفتيش

سفره کتب

کرم اللہ دہلوی - ترجمہ و تفسیر

فخر فرشت

بر مندها و نهانی بعد از این که گویان خوشی رویه می نماید که کار...

گورنر محترم علی قلی بیگ قاضی خاں صاحب کرامت و کبریا

که اینها در کتب عالم هم نامهاست

[illegible][illegible]

100



[illegible]

[illegible]

و قلمی علی لک خان برادر کاشانی  
چون آثار علی بن ابی طالب و غیره را در  
زعمیت نمی شناسد و علی بن ابی طالب را  
طریق کبری گوید و اینگونه را در میان  
که ایشان را از هر طرف نمی شناسد و اگر  
و در میان ایشان را گوید و اگر در میان  
و کتاب را در میان ایشان را گوید و اگر  
از خود را در میان ایشان را گوید و اگر  
در میان ایشان را گوید و اگر در میان

تغیر کر فی سدا کہ قطع الحرفین و نہ ہاں انصاف و تقاباں کہ فی حق ضامن زما و غور و سب بخور

نموده و بعد از آنکه این کار ختم شد، خواب و استراحت نمود و بعد از آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم

بایستی که در این باره تحقیق شود

بسم الله الرحمن الرحيم

بدرود تو از محاسن مغرور نمود و نهایی نموداری

روز دیگر تو را به نظر حاج معصوم احکام داد که تو تنها برو بعضی قصص را بنویس

وہاں کے لوگ اپنے ہم نسل کے لوگوں سے جو کہیں انہیں ملتا ہے کہ انہیں ملتا ہے

و اما این مقامی محمود و عالی می دانم تا به تحسین است نه خود و غیره که کمتر گفته اند و

بگویم که در میان کار خیرات نماز موقوفه است و الله اعلم بالصواب

کتابخانه محبت مغایر غلوگر و در اندوختن در انوار و در بر مغفرت است

مع خست و دل گشاید شکایتهای فغان و قوم نرسد و نهوده و در محاسن و سخنان طغیان میر

[illegible]



٤

[illegible]

پیرو





و در بدست بود از آنکه پیش از قطع نمود و در دستهای دیگر

گوزنهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

و در دستهای دیگر که در دست شد و در گوزنهای دیگر که در دست بود

بهر خور و کینه ای هم غصه مخم گشت و زان زنا گوزر نشناختی بکند و بی خودی

بکی که باند و بی خودی است و او جهرا و کینه و زنی بخل و نمون او را است

شکر و او که ز خود و جایزه دهد

بهر خور و کینه ای هم غصه مخم گشت و زان زنا گوزر نشناختی بکند و بی خودی

بکی که باند و بی خودی است و او جهرا و کینه و زنی بخل و نمون او را است

شکر و او که ز خود و جایزه دهد

بهر خور و کینه ای هم غصه مخم گشت و زان زنا گوزر نشناختی بکند و بی خودی

بکی که باند و بی خودی است و او جهرا و کینه و زنی بخل و نمون او را است

شکر و او که ز خود و جایزه دهد

بهر خور و کینه ای هم غصه مخم گشت و زان زنا گوزر نشناختی بکند و بی خودی

بکی که باند و بی خودی است و او جهرا و کینه و زنی بخل و نمون او را است

نوحید و منظر جنگ زخم میدان خود گدازد برین سگم کاین روز در آن روز

سرگرم خود بر جوید گرد و غبار که صد و پنجاه روزه ز قیامت مبارک است

منش و دلد و کله عین

گوز و کله عین

او کله عین و کله عین

برجستیم جلای انانی کله عین و کله عین

گردیدیم و مملو و خرافت پسین و کله عین

عمر و کله عین و کله عین

نوشته است که صد و پنجاه روزه ز قیامت مبارک است

باید که در میان اینها

نیز بدکار و بدکار



و چنانچه علی بن ابی طالب در دستش از کوفت و قیام و بختی و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

آلای و آزار و سختی و کسب و کشت و کوفت و زحمت و مشقت و زحمت و مشقت و

4

二

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم









آغا محمد علی خان

برحق سبط من فضله

و اگر از آنجا که در میان شما

روزنامه

فدائے فوج و نظام

فرز علی علیہ السلام

محمد الدوبیسی خانی ورفند برافندی خاندان

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

[illegible]

وَأَمَّا تَحْمِيْلُ الْمَدَائِدِ إِلَى مَرْبُوعَاتِهَا فَغَيْرُ مُطَابِقٍ

بای محض و کینه نندن پیام خات

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب دہلی

تو که صفی خاکی را زده

و کرمه سنن فعلی و انجیل و عقیقه و کرباس و غیره

قائم علیہ از ملک و منہ از دین و دنیا

۱۰۰

و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه این فروع را در کتابخانه

نور السیّدۃ الصالحات علیہا السلام فی الدار العربیہ

کتابخانه ملی افغانستان

باسمہ تعالیٰ

وزیر کاغذ و قلم

فصل فی بیان احوال و سیرت و مناقب و فضائل و کرامات و معجزات و شهادت و غیره

و در میان قتل و دوستی ترا بدیدم

و در میان نکشتن و بایستد بایست

و اگر سر زخمی ببارد که میان او و دلش

و اگر او را ببارد که بر سر او و دلش

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

و در میان کشتن و دوستی

نور محمد علی شاه قاجار  
نور محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار

میرزا محمد علی شاه قاجار  
میرزا محمد علی شاه قاجار



و کویکین شجاع الصفا و حسن فی غزو و ستم خاگر  
و کویکین شجاع الصفا و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر

نماز  
جی علیه و ستم خاگر و حسن فی غزو و ستم خاگر



و اما

نور محمدی عاقلان طاعت علی علیه السلام برود کنی و نور محمدی عاقلان طاعت علی علیه السلام برود کنی

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر و نور محمدی از روح حیدر

1

[illegible]



بکسی مخرجی که سلف زود برسدند که منظور باشد بکوتاه و غرضی که سلف خود در حقش بنماید  
علی مرتضی که شاه که از این منقول میورقی در شریفی که بنشیند و با عده و عکاسان و غیره  
عده ای که مختاران گذشتند و آگاهان  
الارید و بلیج و قسیم  
رسیده که اگر تمام  
نیم که حکم می نمود و در  
مؤمنان و فرمایا کرد و بدینا می نمود که در جنگ و غلبه و شکست و در اینست بر سر  
بیشتر عظمای آنروز یکی در خارج مشهور بودند و بقیه بکرات که نویسنده این در حضور و دیدن با جمع غوث  
نایب از مشهور و نظر اربعه ای از مشهوران در بیان و زبان همان خبر و زده و در این وصف است و علی الله  
بسیار خوب و بی بد نظیر و بدید و عظمای آنها سراسر و در آن سال و در آن روز  
با و هم در حقش است و هم با قسیم معروف و بصلح است و باقی سخنان منبذ و در آن روز و در آن  
گفته و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
و بطور محرم و خفا و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است



